

تحول زبان سیاسی در ایران از مشروطیت تا انقلاب اسلامی

علیرضا صدرا*

مریم طاهری**

چکیده:

این مقاله به تاریخ معاصر ایران می‌پردازد و با توصیف شرایط اجتماعی و سیاسی ایران از دوران قاجار تا پیروزی انقلاب اسلامی، توضیح می‌دهد چگونه زبانی که در سیاست به کار می‌رفت دچار تغییرات اساسی و تحولات بنیادی شد و این تغییرات چه تأثیر عمیقی بر زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان بر جای گذاشت. به طوری که با تغییر زبان سیاسی، تحولات ژرفی در نگاه مردم به زندگی، شیوه زیست آنها، الگوی اندیشیدن آنها و در یک کلام در سرشت و سرنوشت آنها ایجاد و به انقلابی عظیم تحت رهبری شخصیتی مقتدر و زعیمی عالیقدر منجر شد. همچنین تأثیر تاریخ و سنت و زبان را بر اندیشه و وجود انسانها مورد بررسی قرار داده، توضیح می‌دهد چگونه با برجسته کردن برخی نمادها توسط روشنفکران و روحانیان و احیای برخی جنبه‌های سنت، فرهنگ دینی جامعه دچار تحول شد و زندگی مردم را متحول ساخت.

واژه‌های کلیدی

زبان، سیاست، زبان سیاسی، امام خمینی، انقلاب اسلامی

Alirezasadra@gmail.com

*. استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

** دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

Maryam_ta_homa@yahoo.com

تاریخ پذیرش: 97/1/22

تاریخ دریافت: 96/9/24

مقدمه

پیش از شروع بحث لازم است چند نکته توضیح داده شود: اولاً مراد ما از سیاست در این مقاله معنای روزمره و متداول آن، یعنی صرفاً مسائل مربوط به حاکمیت و نهاد قدرت سیاسی نیست، بلکه همه شئون حیات اجتماعی انسان را در بر می‌گیرد. ثانیاً مراد از زبان نیز تنها لایه بیرونی و ظاهری آن، یعنی زبان بعنوان وسیله ارتباطی نیست، بلکه آن امر احاطه کننده‌ای است که همچون هستی؛ جهان و سنت و تاریخ و فرهنگ ما را در بر گرفته است و بر ما تسلط دارد. انسان موجودی اجتماعی است که از بدو تولد در یک جامعه و تاریخ و سنت خاص، هستی خویش را آغاز می‌کند و از همان لحظه خود را در میان دیگران و در ارتباط با آنها می‌یابد. سیاست در همین ارتباط میان انسان‌ها شکل می‌گیرد. بنابراین جایگاه سیاست در جهان مشترک انسانها و در روابط آنها قرار دارد. زبان نیز در همین فضا واقع می‌شود. زبان در بنیاد خود «بودن با دیگران» است. انسان از زبان در جهان مشترک با دیگران زندگی می‌کند. بنابراین سیاست و حیات اجتماعی ما با زبان ارتباط تنگاتنگی دارد. زبان یک ملت نشانه سابقه تاریخی آن ملت است. برای مثال ملتی که در طول تاریخ همواره در شرایط ناامنی و ناپایداری، در معرض حمله و هجوم اقوام دیگر بوده است و اموال و انفس او مورد تاراج واقع شده، روحیات بی‌اعتمادی، فرصت طلبی و خودمداری، پنهان‌کاری و ملاحظه‌کاری، دروغ و فریب و دشمنی در آن جامعه رواج می‌یابد و زبان تاریخی‌اش مملو از عبارات و واژه‌ها و ضرب‌المثل‌هایی می‌شود که بیانگر این روحیات است. مثل: گلیم خودت را از آب بیرون بکش، دوستی با هر که کردم خصم مادرزاد شد، خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو و غیره. (فراستخواه، 1395: 106) و یا ملتی که همواره تحت شرایط استبدادی زندگی کرده، روحیات تملق و چاپلوسی، احساس بی‌وجودی، مفعولیت سیاسی و بازیچه دست قدرت بودن که منجر به نابود شدن عزت نفس انسان می‌شود، بین آن مردم رواج می‌یابد. (عینا: 144 - 145) وقتی نهاد خانواده و سیاست، اقتدارگرایانه و پدرسالارانه است، نوعی مشروعیت برای خشونت به بار می‌آید. این کمال‌گرایی پدرسالارانه به تعلیم و تربیت خشن مشروعیت می‌بخشد. (عینا، 70) شرایط اجتماعی زبان خاص خود را تولید می‌کند و این زبان به بازتولید آن شرایط می‌پردازد. مجموعه روحیات فردی و اجتماعی، واژه‌ها و ضرب‌المثل‌ها، عادات و اخلاقیات یک ملت، فرهنگ آن ملت را تشکیل می‌دهد.

در این مقاله به تحول زبان سیاسی در ایران پرداخته شده است، از زمان قاجار تا انقلاب اسلامی سال 1357. سوال اصلی این مقاله عبارت است از اینکه زبان سیاسی در یک جامعه چگونه تغییر می‌کند و تغییر آن چه تاثیری بر سایر جنبه‌های زندگی انسان می‌گذارد؟ و فرضیه ما عبارت است از

اینکه تغییر زبان سیاسی، نتیجه تغییر زاویه نگاه به زندگی و سبک اندیشیدن است. زبان سیاسی بخشی از زبان زندگی و فرهنگ در یک جامعه است، با روی دادن تحول در نگاه به زندگی، زبان زندگی و فرهنگ نیز متحول می‌شود و تحول زبان سیاسی را در پی دارد. از سوی دیگر زندگی اجتماعی از طریق نمادها ساخته می‌شود و سرشار از بازنمایی‌های ایدئولوژیکی است. با تغییر نمادها و ایدئولوژی‌ها، جهان سیاسی و اجتماعی نیز تغییر می‌کند و زبان سیاسی تحول می‌یابد. ما ابتدا نقش نماد و ایدئولوژی را در شکل‌گیری زبان سیاسی یک جامعه توضیح می‌دهیم. پس از آن زبان سیاسی ایران قبل از مشروطه را بررسی کرده، سپس به تحول زبان سیاسی در دوران مشروطه و دوران پهلوی می‌پردازیم و به این ترتیب نشان می‌دهیم تغییر زبان سیاسی در یک جامعه چگونه وجود انسان‌ها و حیات اجتماعی آنها را دچار تحول بنیادی می‌کند.

1. نقش نمادها و ایدئولوژی‌ها در تکوین فضای فرهنگی و زبان سیاسی جامعه

ارنست کاسیرر انسان را حیوان نمادپرداز تعریف می‌کند و پیر بوردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، در روابط میان طبقات اجتماعی، اهمیت بسیاری برای سلطه نمادین قائل می‌شود و معتقد است سلطه در عرصه‌های نمادین به مراتب مهم‌تر از سلطه در عرصه‌های عینی است و قدرت نمادین عالی‌ترین نوع قدرت در جامعه است. قدرت نمادین قدرتی است که در میدان‌های هنری، ادبی، ورزشی و سیاسی وجود دارد و در روابط انسان‌ها نهفته است. سلطه متکی بر قدرت نمادین به سادگی استمرار می‌یابد زیرا مشروعیت آن توسط اکثریت مردم پذیرفته شده است. (استوار، 1392: 59) رولان بارت نظریه پرداز ادبی و نشانه‌شناس فرانسوی نیز معتقد است انسان نماد را نمی‌سازد، نماد انسان را می‌سازد. آدمی از لحظه‌ای که وارد این جهان می‌شود، خود را در میان نمادهایی که از قبل وجود داشته‌اند می‌یابد و اگر وارد این نمادها نشود انسانیت او تکوین نخواهد یافت. او همواره بر اساس نمادها زندگی می‌کند. (احمدی، 1395: 242) اما در ادبیات سیاسی به جای نمادپردازی از ایدئولوژی صحبت می‌شود. یعنی سوژه در یک نهاد ایدئولوژیکی تحت استیلای یک هژمونی خاص تکوین می‌یابد. لویی آلتوسر معتقد است: «ایدئولوژی رابطه تخیلی افراد را با شرایط واقعی هستی‌شان بازنمایی می‌کند.» (آلتوسر، 1386: 57) به عقیده آلتوسر جهان، از بازنمایی‌های ایدئولوژیکی که سوژه در آن روابط خود را می‌سازد به وجود می‌آید. در واقع ایدئولوژی نقابی است که بر واقعیت نهاده شده، تصورات ما را از آن شکل می‌دهد و ما تصورات خود را واقعیت می‌پنداریم.

آلتوسر برای توضیح چرایی و چگونگی مطیع بودن سوژه در نظام سیاسی از مفهوم ایدئولوژی

استفاده می‌کند. او معتقد است دولت برای بازتولید قدرت در جامعه از دو مکانیسم بهره می‌گیرد: مکانیسم سرکوب، که از طریق خشونت عمل می‌کند و به حوزه عمومی تعلق دارد، و مکانیسم دستگاه‌های ایدئولوژیک، که از طریق ایدئولوژی عمل می‌کند و مربوط به حوزه خصوصی است. آلتوسر در کتاب «ایدئولوژی و دستگاه ایدئولوژیک دولت» معتقد است برای تصاحب قدرت سیاسی، اکتفا به دستگاه‌های سرکوب‌گر مثل پلیس، ارتش و زندان، به تنهایی کافی نیست. اگر امکان نفوذ در دستگاه‌های ایدئولوژیک فراهم نشده باشد، تصاحب قدرت سیاسی بسیار مشکل است. دستگاه‌های ایدئولوژیک با مجاب کردن سوژه، مطیع بودگی آن را تامین می‌کنند و عبارتند از نهادهایی همچون مذهب، خانواده، نظام آموزشی، رسانه‌های گروهی، زبان و فرهنگ. این نهادها، هنجارهای اجتماعی را تعیین می‌کنند. این هنجارها طبق منافع طبقات حاکم به وجود آمده‌اند و برای حفظ موقعیت طبقه حاکم، آنها را بعنوان تنها قدرتی که با عرف عام مطابقت دارند، طبیعی جلوه می‌دهند. یعنی هنجارهای اجتماعی به لحاظ ایدئولوژیک متضمن منافع طبقه خاصی هستند اما سایر طبقات آنها را طبیعی تلقی می‌کنند. (فیسک، 1383: 119 - 120) کارکرد اصلی ایدئولوژی، سوژه سازی است. ایدئولوژی فرد را به مثابه سوژه مورد خطاب قرار می‌دهد، آلتوسر آن را استیضاح می‌نامد. بعد از این فراخواندن، با اجابت دعوت یا استیضاح ایدئولوژی، فرد به سوژه تبدیل می‌شود و به بازتولید وضع موجود می‌پردازد. کارکرد اصلی این فراخواندن و استیضاح، بازشناختن سوژه ایدئولوژیک و بازتولید ایدئولوژی است. بنابراین هر یک از ما سوژه‌ای در ایدئولوژی و تابعی از آن هستیم. در ساحت ایدئولوژی، سوژه درگیر توهمی خیالی است و می‌پندارد فاعل مختار است و اوست که انتخاب می‌کند، در حالی که این ایدئولوژی است که او را فرامی‌خواند. این توهم باعث بازتولید کردن ایدئولوژی توسط سوژه شده و عاملی برای مطیع بودگی سوژه نیز هست.

دستگاه‌های ایدئولوژیک دولتی در آلتوسر، همپایه هژمونی جامعه مدنی در گرامشی است. طبق نظریه گرامشی در یک جامعه آنچه بیشترین اهمیت را دارد فرهنگ است. نهادهای مهم جامعه مدنی مانند مدرسه، اماکن مذهبی، خانواده و وسایل ارتباطی مثل روزنامه و تلویزیون، عوامل اصلی حفظ و بازآفرینی فرهنگ هستند. دولت با نفوذ در این نهادها، هژمونی خود را بر جامعه حاکم و قدرت سیاسی را محکم می‌کند. هژمونی نظامی از باورها و ارزش‌هاست که موید طبقه حاکم است و طبقه حاکم بوسیله آنها، طبقات دیگر جامعه را به پذیرش ارزش‌های مورد نظر خود ترغیب کرده، با ایجاد رضایت عمومی در جامعه سلطه خود را حاکم می‌سازد. بنابراین هژمونی یعنی تولید رضایت و اجماع فرهنگی. زندگی در جامعه مدنی یعنی زندگی تحت سلطه یک هژمونی خاص. اما هژمونی تعادلی

پویا است. قدرت هژمونیک به این دلیل که به رضایت اکثریت تحت سلطه نیاز دارد، نمی‌تواند یکبار برای همیشه از سوی طبقه مسلط اعمال شود. هژمونی باید تامین، بازتولید و حفظ شود. حفظ و تداوم هژمونی از سوی جامعه مدنی نیازمند این است که طبقه حاکم به علایق و گرایش‌های گروه-های تحت سلطه خود توجه کند و به یک موازنه منطقی با آنها برسد. به این ترتیب در یک جامعه هژمونیک میزان بالایی از اجماع و وفاق و ثبات اجتماعی به وجود می‌آید و طبقات تحت سلطه از آرمان‌ها و ارزش‌های مورد نظر طبقه مسلط حمایت می‌کنند. اما اگر این رضایت عمومی و اجماع فرهنگی از سوی حکومت به هر دلیل دچار خدشه شود، در میان نیروهای تحت سلطه در جامعه نوعی مقاومت شکل می‌گیرد و توسط نخبگان جامعه نظام ارزش‌ها و باورها و نمادهای جدیدی مطرح می‌شود، در صورتی که توده‌ها با این ارزش‌های جدید همراه شوند، هژمونی حاکم دچار تزلزل و ویرانی شده، هژمونی جدید حاکم می‌گردد. از دیدگاه نظریه هژمونی، فرهنگ هستی‌ثابتی ندارد و متاثر از مبارزات و منازعات جاری است. فرهنگ توده حوزه برخورد بین نیروهای مسلط و نیروهای تحت سلطه در جامعه است. یعنی دیالکتیکی بین حوزه تسلط و حوزه مقاومت و کشمکش بر سر هژمونی در فرهنگ وجود دارد.

هر فرهنگی حاوی یکسری کدهای اطلاعاتی می‌باشد که به هنجارها و رفتارها ترجمه می‌شوند. این کدها از طریق تعامل اجتماعی در ذهنیت جمعی جریان می‌یابند و شیوه‌های درونی شده‌ای از اندیشیدن را شکل می‌دهند. اگر در فرهنگی خشونت وجود دارد، حاوی کدهای اطلاعاتی خشونت-ورزی است. همه نگرش‌ها، الگوها، طرزفکرها و نگاه‌های ما کدهای اطلاعاتی هستند. (فراستخواه، 1395: 103 - 106) نخبگان جامعه حاملان کدهای اطلاعاتی هستند که فرهنگ و ایدئولوژی را در جامعه تولید می‌کنند. برای تغییر یک فرهنگ، ابتدا باید نخبگان دست به کار شوند، پس از آن پدر و مادرها که نخستین انتقال دهندگان کدها به فرزندان هستند، و بالاخره معلمان و متولیان تعلیم و تربیت در جامعه، می‌توانند کدهای نامطلوب را با کدهای مطلوب جایگزین کنند. (عینا، 109) با تغییر دادن کدهای اطلاعاتی می‌توان شیوه اندیشیدن و نگاه به زندگی را در یک جامعه تغییر داد. در نتیجه‌ی آن زبان سیاسی و نحوه زیست اجتماعی نیز تغییر می‌کند.

فرهنگ هر ملت سرشار از نمادهایی است که در ذهنیت آن ملت نهفته است و حاصل قرن‌ها تلاش مادی و معنوی انسان‌هایی است که در آن کشور زیسته‌اند. ایران بعنوان کشوری کهن، ذهنی نمادین دارد که در طول تاریخ چند هزار ساله این کشور در عصر باستان شکل گرفته و تا امروز تداوم یافته است. کشور ما تحت تاثیر سه جهان نمادین واقع شده است: جهان نمادین ایران باستان، جهان

نمادین اسلامی - شیعی و جهان نمادین تجدد غربی. (استوار، 1392: 66) در این میان پاره‌ای از عناصر نمادین فرهنگ ایرانی تداوم یافته و پاره‌ای دستخوش دگرگونی شده است. پس از حمله اعراب و ورود اسلام به ایران، از آنجا که هر دو فرهنگ، فرهنگی شرقی بود و همچنین هردو یکتاپرست بودند، بنابراین بین نمادهای ایرانی و اسلامی چندان تعارضی به وجود نیامد و ایرانی‌ها به راحتی توانستند بین خود و فرهنگ جدید وارد شده همسانی و تشابهات بسیار پیدا کنند، به همین دلیل از گذشته خود دچار گسست نشده، نمادهای باستانی خود را در قالب نمادهای شیعی احیا کردند. اما با ورود نمادهای غربی به دلیل تعارضی که بین آن نمادها با نمادهای بومی ایرانی بود، این گسست ایجاد شد. پس از آن جامعه نیز دچار شکاف شد، بخشی از مردم به دنیای سنت و تاریخ و فرهنگ خود وفادار ماندند، بخشی مدرنیته را انتخاب کردند، و چون نخبگانمان نتوانستند بین نمادهای مدرن و نمادهای بومی هماهنگی ایجاد کنند این تعارض همچنان با وجود گذشت بیش از صد سال از ورود نمادهای غربی به کشور ما وجود دارد.

2. نمادها و زبان سیاسی ایران قبل از مشروطه:

جامعه ایران از ابتدای تاریخ این کشور، از صدها قوم و قبیله متفرق و متخاصم تشکیل می‌شد که هر کدام نژاد، زبان، فرهنگ، تعصبات و عقاید خاص خود را داشتند. پادشاهان ایران باستان، این کشور را به ایالاتی تقسیم کرده، آن را به صورت یک امپراتوری که از ملت‌های متعددی تشکیل شده، اداره می‌کردند. با مرگ امپراتوری‌های باستانی که پس از حمله اعراب و ورود اسلام به ایران اتفاق افتاد، تمام حکومت‌های بعدی تا انقلاب مشروطه منشأ قومی و قبیله‌ای داشت. اوضاع ایران در این 1400 سال به گونه‌ای بود که با بروز اولین آثار ضعف در قدرت مرکزی، اقوام و قبایل دیگر بر آن شورش کرده ادعای استقلال می‌کردند. بنابراین اعمال قدرت و زور تنها راه ایجاد وحدت و حاکمیت، و جلوگیری از فروپاشی ایران بود.

در اوایل قرن نوزدهم، ایران کشوری بسیار عقب مانده بود. از نظر اجتماعی 5 الی 6 میلیون جمعیت داشت که بیش از یک سوم آن صحرائشین بودند، در قالب ده‌ها ایل و طایفه که در این سرزمین پهناور پراکنده بوده و در ابتدایی‌ترین شرایط تمدنی زندگی می‌کردند. مابقی آنها 80 درصدشان روستائین و 20 درصد شهرنشین، و اکثریت قریب به اتفاق نیز بی‌سواد بودند. از نظر اقتصادی، اقتصاد ایران متکی به کشاورزی و شبنانی بود و مراکز تولیدی دور از هم بصورت خودکفا و بی‌ارتباط با هم زندگی می‌کردند. فقدان ارتباطات به دلیل فقدان راه و وسیله حمل و نقل بود. به

همین ترتیب و به طریق اولی، آنها از جهانی که در آن می‌زیستند نیز بی‌خبر بودند. از نظر سیاسی پادشاه در رأس حکومت قرار داشت و فرمانروای مطلق بود. حکمش قانون، اراده‌اش مطلق، کلامش حق، منویاتش واجب‌الاطاعه و وجود مبارکش سایه خدا بود بر روی زمین. نه حزبی وجود داشت، نه تشکیلات سیاسی، نه حق و حقوق صنفی، نه امنیت سیاسی، نه پناهگاه اجتماعی و نه هیچ قانون و قدرت دیگری که بتواند در مقابل حکومت عرض اندام نماید. توده مردم رعیت به حساب می‌آمدند و تنها انتظاری که از آنها می‌رفت این بود که همچون گله گوسفندان از شبان خود یعنی قبله عالم اطاعت کنند. (زیباکلام، 1394: 44 - 49)

اینگونه حکومت در ایران قدمتی چند هزار ساله دارد. از ابتدای تاریخ این کشور به دلیل شرایط جغرافیایی و تنوع نژادی و قومی و مذهبی، همچنین به دلیل واقع شدن در یک منطقه پر از حادثه و ناامنی، استبداد به ناچار تنها انتخاب موجود در این کشور بوده است. نوع نظام سیاسی در ایران سلطنتی و مادام‌العمری بود. این شرایط بعد از ورود اسلام به ایران نیز چندان فرقی نکرد و همان روال سابق ادامه یافت. شاه تبدیل شد به خلیفه. شاه جانشین خدا بر زمین بود، خلیفه نیز جانشین پیامبر خدا بود و همان سایه خدا بودن باز تولید شد. مردم هیچ نقشی در حکومت نداشتند و رعیت سلطان محسوب می‌شدند. از آنجا که همیشه حکومت استبدادی بود، جهان نمادین و زبان سیاسی آن هم در طول هزار سال چندان تغییری به خود ندیده بود.

2.1. جهان نمادین ایران باستان:

خداحوری: زرتشت یکی از اولین پیامبران الهی بود که هزار سال پیش از میلاد مسیح می‌زیست و مردم ایران به دین او ایمان آوردند. از اعتقادات این دین باستانی پرستش خدای یکتاست و اعتقاد به وجود دو نیروی خیر و شر و نبرد دائمی میان این دو که تا پایان جهان ادامه دارد و در نهایت با ظهور سوشیانت، منجی موعود، اهریمن نابود و عدالت برقرار می‌شود.

پیوند دین و سیاست: ارتباط میان دین و سیاست به زمان آریاییان در ایران برمی‌گردد. تمام پادشاهان حکومت خود را به خدای واحد متصل می‌ساختند و به این ترتیب مشروعیت پیدا می‌کردند. فره ایزدی: واژه فره برگرفته از واژه اوستایی خورنه است به معنی نور و جلال. در ایران باستان، پادشاهی جزئی از زندگی ایرانیان محسوب می‌شد. یکتاپرستی نیز اندیشه شاهی را تقویت می‌کرد. شاه با داشتن فره ایزدی و اتصال به آسمان، خدای روی زمین و سب‌ساز وحدت میان اقوام متکثر ایرانی بود. (استوار، 1392: 70 - 77)

نمادهای ایران باستان: یکی از بزرگترین نمادهای عصر باستان مربوط به سوگ سیاوش است، به طوری که هر ساله در سوگ او آیین‌های نمادینی برگزار می‌شد. سیاوش نماد مظلومیت در عصر باستان است. نماد دیگر نبرد رستم و اسفندیار است که نشانه نبرد طولانی حق و باطل در ایران می‌باشد. نماد دیگر درفش کاویانی است که نشانه شوکت و قدرت ایران بود. کاوه آهنگر پیش‌بند چرمی خود را به نیزه کرد و به مبارزه با ضحاک برخاست و با شکست دادن او فریدون صاحب فره و نسل پادشاهی به تخت نشست. از آن پس پیش‌بند کاوه به نماد مبارزه حق علیه باطل تبدیل شد. (عینا: 78)

2.2. جهان نمادین اسلامی - شیعی

بین نمادهای ایرانی و نمادهای اسلامی تعارض چندان جدی وجود ندارد. خدامحوری، پیوند دین و سیاست، و فرهی پادشاه از عناصری بودند که در عصر اسلامی نیز استمرار یافتند و با گسترش مذهب شیعه در ایران، بسیاری از نمادهای ایرانی بر نمادهای شیعی منطبق شدند و بسیاری از سنت‌ها و اعتقادات ایران باستان به عصر اسلامی منتقل شد. برخی عناصر مشترک جهان نمادین ایران باستان و ایران اسلامی - شیعی عبارتند از:

ظلم ستیزی: مبارزه با ظالم در ایران باستان ریشه دارد. در دوره اسلامی نیز مبارزه با ظلم نزد ایرانیان بسیار مهم تر از مبارزه با کفر بود. شیعه نیز اصالتاً مذهب مبارزه و قیام علیه ظلم است. قیام امام حسین³، قیام‌های مختار، سربداران، ابومسلم خراسانی و دیگران نمونه‌هایی از اعتراض مبارزان راه حق علیه ظلم حاکمان است.

ولایت و انتظار موعود: از نظر شیعیان، امامان همچون پیامبر، معصوم و صاحب مقام ولایتند. چنین مقامی انتخابی نیست و شخص پیامبر از طریق امر الهی او را برمی‌گزیند. مفهوم فره ایزدی در ایران باستان و مفهوم ولایت در تشیع مفاهیمی مشابهند. هر دو از سوی خداوند در وجود یک انسان به امانت گذاشته شده و حاکمیت که مخصوص خداوند است، از سوی او به فرد دارای ولایت واگذار می‌شود. همچنین تشیع در انتظار موعود است که برپا کننده عدالت در جامعه می‌باشد. اعتقاد به امام غایب نیز یادآور سوشیانت در ایران باستان است. (عینا: 87 - 89)

نمادهای اسلامی - شیعی: امامان شیعه نمادهای پر قدرت این مذهب الهی هستند. ایرانیان بین این نمادهای مقدس با نمادهای باستانی خود همانندی‌های بسیاری یافته‌اند. بعنوان مثال بهمن، نماد قدرت ایران باستان است که در چهره امام علی³ تکرار می‌شود. همچنین نبردهای رستم و دلاوری -

های او، شباهت بسیار به امام علی^β و حضرت عباس دارد. و بالاخره بزرگترین تجلی نمادین دفاع از مظلوم در واقعه عاشورا و مظلومیت امام حسین^β نهفته است، که یادآور ماجرای سیاوش و شهادت مظلومانه اوست. سیاوش جای خود را به امام حسین^β داد و تعزیه جای سوگ سیاوش را گرفت. نماد دیگر امام مهدی^ϕ است که نماد امید به پیروزی حق بر باطل در انتهای تاریخ می‌باشد و نمونه ایرانی‌اش سوشیانت و نقش او در نابودی اهریمن است. بنابراین امام علی^β، امام حسین^β، امام مهدی^ϕ و حضرت عباس^β بعنوان نمادهای تاثیرگذار در ذهنیت ایرانی تداوم حضور نمادهای باستانی بهمن، رستم، سیاوش و سوشیانت هستند که سبب شد میان نمادهای باستانی ایران و نمادهای اسلامی نوعی همسویی برقرار شود. (عینا: 91 - 94)

3. نمادها و زبان سیاسی ایران در دوران مشروطه

گفتیم شرایط جغرافیایی ایران به گونه‌ای بود که مردم در نقاطی دور از هم و بی‌خبر از یکدیگر و از جهانی که در آن می‌زیستند، با فقر و سختی روزگار می‌گذراندند. اما این بی‌خبری ایرانیان از جهان نمی‌توانست ادامه یابد. حتی اگر ما به دلیل رخوت و سستی که گریبانگیرمان بود، به ارتباط با انسانهای دیگر و آگاهی نسبت به اطرافمان نمی‌اندیشیدیم، ولی جهان رو به پیشرفت غرب نمی‌خواست از شناخت نقاط دیگر جهان دست بردارد. هم کنجکاوی آنها نسبت به جهانی که در آن می‌زیستند، هم منافی که در دیگر نقاط جهان برای خود می‌جستند، باعث می‌شد به اقصی نقاط دنیا سفر کنند و به هر کجا که رسیدند، اثر حضور خود را با منتقل کردن فرهنگ و مدرنیته خود ماندگار ساختند. به این ترتیب قرن نوزدهم برای ما عصر ایجاد و گسترش ارتباطات میان ایران و جهان خارج بود. به تدریج ایرانیان با جوامعی آشنا شدند که مفاهیمی همچون آزادی، حقوق فردی و اجتماعی، امنیت اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، محدودیت قدرت حکومت، برابری، قانون و مفاهیمی از این دست در آن جوامع معنی داشت و حتی جامه عمل پوشیده بود. جوامعی کاملاً متفاوت از جامعه ایران که در آن نه آزادی معنی داشت، نه مردم از حقوقی برخوردار بودند، نه امنیت وجود داشت، نه قدرت حکومت محدودیتی داشت. استبداد خشن و حاکمیت مطلق حکومت در ایران، جایی برای آزادی و حقوق مردم باقی نمی‌گذاشت. حتی بعضی از آن مفاهیم برای ما کاملاً بیگانه بود مثل دموکراسی، احزاب، پارلمان و اینکه سلطنت صرفاً نهادی سیاسی است نه سایه خدا بر زمین، و اینکه مردم شهروندانی دارای حقوق محسوب می‌شوند نه رعیت که نیاز به چوپان داشته باشند. حتی آزادی به معنای آزادی سیاسی، واقعیتی است که تنها در سنت متافیزیک غربی شکل گرفت. سنت‌های

غیرمتافیزیکی¹ از جمله سنت تاریخی ادیان سامی با آن کاملاً بیگانه بودند. در سنت شرقی، آزادی تنها به معنای آزادی درونی و معنوی می‌توانست وجود داشته باشد. یکی از نتایج آشنایی با غرب و بیداری حاصل از آن، تغییر زبان سیاسی در ایران، پیدایش افکار و آرای مشروطه‌خواهی و سرانجام انقلاب مشروطه بود.

مشروطه یک جریان فکری منسجم نبود بلکه طیفی با سه جریان متفاوت بود. در واقع مشروطه-خواهان سه دسته بودند: دسته اول، کسانی که تحت تاثیر فلسفه سیاسی لیبرالیسم و دموکراسی غرب بودند. دسته دوم، کسانی که به فلسفه مارکسیستی و سوسیالیستی غربی تمایل داشتند و دسته سوم شامل شریعتمداران اعم از روحانیان و غیرروحانیان می‌شد. خواسته‌های هر کدام از این سه دسته، با دو دسته دیگر تفاوت‌هایی داشت. اهداف دسته اول (جریان غربگرای لیبرال) عبارت بود از: قانون مداری، محدودیت قدرت حکومت، آزادی، آشنایی با علوم جدید، آوردن صنعت به ایران، پیشرفت اقتصادی و اجتماعی. اهداف جریان دوم عبارت بود از: تعدیل ثروت، برپایی اتحادیه‌ها و تشکل‌های صنفی، گرفتن مالیات مستقیم، آموزش و پرورش اجباری، اعطای حقوق اجتماعی به زنان، جدایی دین از سیاست و غیره. اهداف جریان سوم نیز عبارت بود از: رفع ظلم، محدودیت قدرت حکام مستبد قاجار، مقابله با سلطه اقتصادی خارجی، تامین استقلال کشور از نفوذ روسیه و انگلیس، ایجاد عدالتخانه جهت تظلم خواهی ملت و توسعه و عمران و آبادی کشور. (زیباکلام، 1394: 360 - 368)

بعد از انقلاب مشروطیت و استقرار نظام مشروطه در سال 1288 ه.ش تا زمان پیدایش رژیم پهلوی در سال 1304 ه.ش نه تنها آن اهداف محقق نشد، بلکه ایران، دوره‌ای از هرج و مرج، جنگ داخلی میان مشروطه‌خواهان و طرفداران استبداد، اشغال کشور از سوی بیگانگان، فرقه‌گرایی، دشمنی میان طوایف و پیدایش جنبش‌های جدایی‌خواهانه را پشت سر گذاشت. کار به جایی رسید که همه نخبگان سیاسی از اصلاح‌طلب و مشروطه‌خواه و مترقی گرفته تا ملاکین و محافظه‌کاران و دربار، فقط یک هدف داشتند: بازگشت آرامش و ثبات و امنیت به کشور. به این ترتیب مدرنیته که با انقلاب مشروطه به ایران وارد شده بود، از وجوه رهایی‌بخش خود فاصله گرفت و زمینه برای استقرار وجوه قدرت‌بخش آن فراهم شد. آنچه در این دوره بیشترین اهمیت را داشت، ایجاد وحدت ملی بود که مستلزم وجود دولتی مقتدر و متمرکز بود که اقوام و طوایف را متحد گرداند، نیروهای خارجی را از

1. منظور از سنت‌های غیرمتافیزیکی، سنت‌های شرقی است. متافیزیک در یونان شکل گرفت. آنچه در شرق وجود داشت حکمت بود که با فلسفه به معنای غربی آن تفاوت دارد.

کشور بیرون کند و امنیت را برقرار سازد، تا شرایط اولیه برای اصلاح و پیشرفت فراهم گردد. نتیجه شرایط مذکور، فرمانروایی مستبد و روشن اندیش بود که به پشتوانه یک رژیم نظامی و دیوان سالار، اصلاحات را از بالا در کشور انجام دهد. به این ترتیب رضاشاه به قدرت رسید. کسانی که از انتقال سلطنت به رضاخان حمایت کردند، معتقد بودند اساس بحران ما اقتصادی است، بنابراین راه حل آن نیز توسعه اقتصادی است. ملتی که نان ندارد بخورد، آزادی را می خواهد چه کند؟ اساساً برای اینکه مدرنیته بتواند در جامعه ای رشد کند، نیاز به یک شالوده مادی دارد. این شالوده عبارت است از توسعه اقتصادی بعلاوه علم و فناوری جدید بعلاوه دولت فعال و کارآمد. اما اگر فقط همین موارد دنبال شود و جوه قدرت بخش مدرنیته حاصل می شود ولی وجوه رهایی بخش آن از دست می رود. یعنی توسعه نهادها و اصول دموکراتیک و توسعه سیاسی اتفاق نمی افتد. این وضع در ایران دوره رضاشاه پیش آمد. (وحدت، 1382: 123 - 133)

1.3. تجدد و گسست در جهان نمادین ایران

ورود تجدد به ایران در اواخر قرن 19م. با جنگ و شکست از روسیه آغاز شد. ایرانیان چاره کار را در فراگیری فنون جدید از غرب دیدند، بنابراین افرادی را برای تحصیل به غرب فرستادند. با ورود اولین فارغ التحصیلان به کشور، دنیای نمادین جدید نیز وارد ایران شد و با توسعه آموزش و مشروطه-خواهی که دو دستاورد مهم ورود تجدد به ایران بود، این دنیای نمادین فراگیر شد، که با دنیای نمادین ایرانی - اسلامی بسیار متفاوت و در گسست کامل با آن بود. تحصیل کردگان غرب بعنوان پدیدآورندگان ایده مشروطه خواهی، نطفه آزادی خواهی، قانون گرایی و نوسازی را در ایران منعقد ساختند. هیچ وجه مشترکی میان مفاهیم سیاسی غربی (یعنی مفهوم آزادی، دموکراسی، پارلمان، سیاست عقلی، حقوق طبیعی، حق انتقاد و غیره) با مفاهیم سیاسی ایران باستان و اسلامی (یعنی پادشاه، فره ایزدی، شاه سایه خدا بر زمین، یا حکومت امام برگزیده خداوند، سیاست الهی، تکالیف شرعی و اجتماعی، عبودیت و غیره) وجود نداشت. نمادها کاملاً با همدیگر بیگانه بوده، به هیچ وجه قابلیت همسویی و هماهنگی نداشتند. علت این بیگانگی این بود که نمادهای غربی بر مبنای اصالت انسان در فرهنگ و فلسفه غربی شکل گرفته بودند، که در آن انسان دارای حقوق و آزادی است و حکومت از آن انسانها است، اما نمادهای ایرانی و اسلامی بر مبنای اصالت خداوند تشکیل شده بود، که در آن انسان، بنده و مطیع اوامر خداوند است و از سوی خود اصالتی ندارد، حکومت نیز از آن خداست و به هر که بخواهد به امانت می سپارد. به این ترتیب با ورود نمادهای غربی به ایران زبان سیاسی دچار تغییری بنیادی شد.

4. نمادها و زبان سیاسی ایران در دوران پهلوی

رضا شاه توانست آرامش و امنیت را به کشور برگرداند. با ایجاد ارتش و گسترش دستگاه اداری در کل کشور، توانست به دفاع از مرزها بپردازد و از شورش‌های قومی و محلی جلوگیری کند. اما او آنچنان مستبد بود که جایی برای آزادی‌های سیاسی و حقوق شهروندی مردم باقی نمی‌گذاشت. همه اصلاحات او آمرانه و اجباری بصورت دستور از بالا انجام می‌شد. مثل تغییر لباس مردها و کشف حجاب خانم‌ها که علیرغم مقاومت مردم با خشونت و زور پیگیری می‌شد. آرمان‌های دوران مشروطه همگی کنار گذاشته شد و به توسعه تنها در معنای اقتصادی و اجتماعی آن پرداخته شد، یعنی وارد کردن علم و تکنولوژی غربی به کشور و رشد صنعت و شهرنشینی، که همگی پوسته ظاهری مدرنیته هستند، اما روح مدرنیته، که قائل شدن حق شهروندی برای انسانها و احترام به آزادی‌های بیان و اندیشه و مطبوعات که فضا را برای انتقاد از حکومت و مشارکت مردم در امر حاکمیت فراهم می‌کند، به رسمیت شناخته نشد. چرا که این مسائل با خوی استبدادی حاکمان ما هماهنگی نداشت.

خلع رضا شاه از حکومت در سال 1320 و جانشینی ولیعهدش محمدرضا که در ابتدا اقتدار و صلابت چندانی نداشت، باعث شد در دهه 20 شمسی دورانی از آزادی در ایران تجربه شود. اما این دوره چندان به درازا نکشید، خوی استبدادی قدرت خود را بازیافت و کودتای 28 مرداد 1332 رقم خورد. پس از آن محمدرضا شاه به تثبیت قدرت خود پرداخت. در سال 1336 سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را برای سرکوب اعتراضات مردمی تاسیس کرد، و با نظارت شدید بر انتخابات، عنان اختیار هر دو مجلس شورای ملی و سنا را در دست گرفت. در دوران پهلوی نظام سیاسی کشور در ظاهر مشروطه بود، هم مجلس وجود داشت هم قانون. اما نه محدودیتی بر قدرت حکومت مترتب بود و نه از حاکمیت قانون خبری بود. شاه همچون سلاطین قبل از خود، زمام کلیه امور کشور را در دست داشت و مجلس مشروطه به دستگاهی تقلیل یافت که بزرگترین افتخارش اطاعت از اوامر ملوکانه ذات اقدس شهریاری بود. همین تظاهر به داشتن نظام مشروطه نیز سرانجام با ایجاد نظام تک حزبی در سال 1354 کنار نهاده شد و حزب رستاخیز ملت ایران تشکیل و مقرر گردید تمام ایرانیان وفادار در آن نام‌نویسی کنند. شاه در این دوره (دهه 30) به برخورد با روشنفکران پرداخت، اما در مورد طبقه متوسط سنتی با احتیاط برخورد می‌کرد. احترام مراجع دینی را حفظ می‌نمود، دولت خود را متعهد به مذهب نشان می‌داد و حزب توده را با این بهانه که دشمن مالکیت خصوصی و اسلام است سرکوب می‌کرد. اما این سیاست دوگانه جذب طبقات سنتی و نظارت شدید بر طبقات جدید، در سالهای 1339 - 1342 به دلیل بحران اقتصادی و فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی

به هم خورد. با اجرای اصلاحات ارضی و پس از آن طرح شش ماده‌ای معروف به انقلاب سفید، که یکی از موارد آن اعطای حق رای به زنان و ایجاد سپاه دانش بود (و این نوعی مقابله با ارزش‌های سنتی جامعه مذهبی محسوب می‌شد، که تا آن زمان کوشیده بود خود را با آنها سازگار نشان دهد) به تدریج همه عوامل برای قیام خرداد 1342 پدید آمد. امام از رژیم به دلیل رواج فساد، تقلب در انتخابات، نقض قانون اساسی، تضعیف اعتقادات دینی مردم و تشویق غریب‌دگی به شدت انتقاد کرد. قیام خرداد 1342 سه روز به طول انجامید و کشته‌های بسیار به جا گذاشت. قیام سرکوب شد، رهبران جبهه ملی دستگیر شدند و امام خمینی¹ نیز دستگیر و مدتی بعد به ترکیه تبعید شد.

تناقضی که در حکومت پهلوی وجود داشت این بود که شاه در حوزه اقتصادی - اجتماعی به نوسازی پرداخت و در نتیجه آن، طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد، اما توسعه سیاسی را برنناخت. این نوسازی ناقص باعث شد حلقه‌های پیوند دهنده حکومت با ساختار اجتماعی، فرسوده شود و شکاف بین حاکمیت و جامعه بیشتر گردد. مهمتر از آن اینکه همان پیوند ضعیفی که در گذشته با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه بازار و مراجع دینی داشت را نیز ویران ساخت. به طوری که در سال 1356 شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته آنچنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می‌توانست کل رژیم را متلاشی سازد. (آبراهامیان، 1392: 524)

در بحث از الگوهای توسعه، برای یک جامعه در حال گذار، چهار مرحله ذکر می‌شود که عبارتند از: مرحله اول، دوره رشد¹ در این دوره دولتی مقتدر و توسعه‌گرا با اقدامات خود موجبات توسعه و رشد طبقه متوسط و ایجاد جامعه مدنی را فراهم می‌کند. مرحله دوم، دوره گذار² بر اثر همین رشد، میان جامعه مدنی و دولت اختلافاتی پدید می‌آید. اگر دولت و جامعه مدنی ظرفیت چانه زنی و تعامل داشته باشند، این دوره با مسالمت طی می‌شود. مرحله سوم، دوره توسعه³ در این دوره توسعه همه جانبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اتفاق می‌افتد. مرحله چهارم، دوره رندومی شدن⁴ قدرت است. گردش قدرت در جامعه شکل رقابتی و انتخاباتی پیدا می‌کند و دموکراسی نهادینه می‌شود.

در جامعه ایران تا دهه 50 دوره ای از رشد طی شد. ولی به جای مرحله دوم یا مرحله گذار،

1 growth

2 transmission

3 development

4 randomization

اتفاقات دیگری رخ داد. عللی ریشه‌دار دست به دست هم داد و موجب شد جامعه ایران مسیر انقلاب را در پیش گیرد. مقصود فراستخواه در کتاب «ما ایرانیان» علل و ریشه‌های خلیقات و روحیات ایرانی‌ها را توضیح می‌دهد. به دلایل بسیار ما عادت به گفتگو و تعامل با یکدیگر نداریم، به طریق اولی حاکم مستبدی مثل شاه نمی‌توانست با مردمی که رعایای او محسوب می‌شدند طرف صحبت و گفتگو باشد. بنابراین برای گذار از مرحله دوم چاره‌ای جز تعویض انقلابی رژیم باقی نماند. مساله دیگری که درباره توسعه در ایران قابل ذکر است، سرعت نوسازی و توسعه است. به دلیل وجود پول نفت و همچنین حمایت‌های آمریکا، رژیم شاه توانست در زمانی بسیار کوتاهتر از آنچه برای این کار لازم بود به نوسازی پیردازد و صنعت و تکنولوژی را وارد ایران کرده چهره کشور را تغییر دهد. با احداث راه‌ها، شرایط حمل و نقل بهبود یافت و با ساخت کارخانه‌ها و همزمان، اجرای اصلاحات ارضی که به بیکار شدن تعداد بسیاری از روستاییان منجر شد، و به کارگیری آنها در کارخانه‌ها، که این مساله نیز گسترش شهرنشینی و مهاجرت روستاییان را در پی داشت، جامعه روستایی و کشاورزی ایران به سرعت به جامعه‌ای شهری و صنعتی تبدیل شد و طبقه متوسط شهری شکل گرفت. وجوه مختلف جامعه دچار دگرگونی‌های بنیادی شد و سرعت تغییرات چنان زیاد بود که بخش وسیعی از مردم و حتی نخبگان نمی‌توانستند با محیط تازه و ارزش‌های تازه پدیدار شده همراه شوند. آنها از محیط آشنا و سنتی خود جدا شده و وارد دنیای جدیدی شده بودند که از نظر وجودی با آن آشنایی و انس و الفتی نداشتند. نه می‌توانستند به گذشته برگردند، چرا که توسعه روندی غیر قابل بازگشت است، نه در آینده جایی امن برای خود سراغ داشتند. به همین دلیل در بین توده‌ها و حتی نخبگان میل بازگشت به گذشته بویژه پناه بردن به مذهب شروع به رشد کرد.

در سالهای میانی دهه 1350 گروهی از جامعه‌شناسان و متخصصان ارتباطات، تحقیقاتی انجام دادند با عنوان «طرح آینده نگری». هدف آنها مطالعه جامعه رو به رشد ایران، برای پاسخ به این سوال بود که جامعه چقدر توان تحمل این حجم تغییرات را دارد و آیا این تغییرات بصورت متوازن پیش می‌رود؟ این تحقیق ناهمواری‌ها و تلاطمات ناشی از توسعه نامتوازن را آشکار ساخت و نشان داد هرچه جامعه از دولت و نظام سیاسی سکولار فاصله می‌گیرد، به مذهب توجه بیشتری نشان می‌دهد و آن را راهی برای حل مشکلات خود می‌بیند. به طوری که از سال 1351 تا سال 1354 کتب مذهبی بالاترین رقم کتب منتشر شده در ایران را به خود اختصاص داده و تعداد مساجد شهر تهران چند برابر شده بود که نشان از توسعه مذهبی در ایران دارد. (اسدی - تهرانیان، 1395: 52)

(57 -

در برابر مدرن سازی بی تناسب جامعه که نوعی تشبه ظاهری به غرب بود، و بی مهوری نسبت به سنت و فرهنگ اسلامی، رفته رفته جریان‌های شکل گرفت که از سوی دو قشر تقویت می شد: از سوی روحانیان با دغدغه حفظ اسلام، و از سوی روشنفکران با دغدغه حفظ هویت اصیل ایرانی مسلمان. در این راستا تفسیرهای تازه‌ای از اسلام و تشیع صورت گرفت. روحانیانی همچون طالقانی و مطهری و روشنفکرانی همچون جلال آل احمد و شریعتی در این حوزه بسیار فعال و موثر بودند.

4.1. جهان نمادین دوران پهلوی

گفتیم ورود تجدد به ایران و تولید نمادهای خارج از عرصه فرهنگ بومی، گسست بزرگی در ذهن نمادین ایرانی ایجاد کرد و تنش‌ها و چالش‌های اساسی میان دنیای تجدد و دنیای سنتی به وجود آورد. رژیم پهلوی علاوه بر وارد کردن نمادهای دنیای مدرن؛ به منظور ساختن هژمونی خود، بعضی مفاهیم ایران باستان را نیز به خدمت گرفت، همچون فر و شکوه شاهنشاهی باستانی ایران؛ اما بخش اسلامی تاریخ ایران را عالما و عامدا نادیده گرفت و به بزرگداشت ایران باستان و تکریم ایرانی‌ت در مقابل اسلامیت پرداخت و با کمک روشنفکران سنتی¹ تلاش کرد عناصری از ایران باستان را احیا کند که به ایده نوسازی در ایران یاری رساند. این ویژگی‌ها توسط نشریه‌های کاوه، ایرانشهر و آینده بر ساخته شد و رضا شاه آنها را عملی ساخت. از جمله اقدامات ملی گرایانه او تاسیس فرهنگستان، بزرگداشت فردوسی، تاسیس دانشگاه تهران، تاسیس بانک ملی، تغییر سال قمری به سال شمسی و سرود ملی ایران بود که حکومت پهلوی به منظور تمایز خود با سنت اسلامی انجام داد. تبلیغ باورهای ناسیونالیستی در جهت مقابله با باورهای مذهبی سازماندهی شد تا با تضعیف سنت دینی راه برای عرفی شدن ایران هموار گردد. اما اعتقادات سنتی به سادگی قابل تغییر نبود و در برابر نمادهای بیگانه مقاومت می کرد، به همین دلیل رضا شاه کار نوسازی را با توسل به زور آغاز کرد. اقدامات او به شدت گرفتن تعارض میان تجدد و ذهنیت اسلامی - شیعی مردم ایران انجامید و این امر واکنش روحانیان و روشنفکران ارگانیک² را در پی داشت، به این معنا که آنها نیز به ساخت ایدئولوژی‌های خود پرداختند و به احیای نمادهای شیعی تاریخ ایران همت گماشتند.

¹ در نظریه گرامشی، روشنفکران سنتی روشنفکرانی هستند که نماینده ایدئولوژی طبقه حاکم بوده و در خدمت بسط سلطه آن می باشند.

² روشنفکران ارگانیک کسانی هستند که به توده‌ها آگاهی می بخشند و خروج از هژمونی حاکم را ممکن می سازند.

4.2. نمادهای حکومت پهلوی:

کوروش نماد عظمت شاهنشاهی ایران، که محمدرضا شاه به منظور ایجاد سلطه نمادین به احیای آن پرداخت و انقلاب سفید خود را همچون اقدامات کوروش معرفی کرد. نماد دیگر ایرانیت بود که پهلوی می‌خواست با تاکید بر آن و با پیوند برقرار کردن میان ملی‌گرایی ایرانی و سلطنت، مشروعیت خود را تامین کند. و بالاخره آمریکا بعنوان نماد غرب و اخذ تمدن آن برای رسیدن به قله پیشرفت و توسعه بود. شاه همچون بسیاری از متفکران آن روزگار تصور می‌کرد میتوان تکنولوژی غرب را فراگرفت ولی تفکر فلسفی و مبانی اندیشه آن را کنار گذاشت. (استوار، 1392: 149 - 152)

به این ترتیب پهلوی‌ها بسیاری از نمادهای مشترک ایرانی اسلامی را کنار گذاشته به فربه کردن نمادهای صرفا ایرانی پرداختند. بی‌مهری به آیین‌های مذهبی، مشروعیت آنها را در میان توده مردم متزلزل کرد. مخصوصا محمدرضا شاه پس از کودتا، حمایت بسیاری از روشنفکران را از دست داد و با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اعطای کاپیتولاسیون به آمریکایی‌ها، عامل ایجاد بحران شد. او با تبعید امام و سرکوب مخالفان، به تثبیت حکومت خود پرداخت و در دهه 50 به یکسری اقدامات نمادین دست زد از جمله: تاجگذاری به شیوه شاهان ایرانی و برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله به منظور بزرگداشت تمدن باستانی، تغییر تقویم هجری به تقویم پادشاهی، و تاسیس مراکز فرهنگی به سبک فرهنگ غربی، مثل احداث سالن‌های سینما و تئاتر، و گسترش دیسکوها و مشروب فروشی‌ها. به این ترتیب گسست عمیقی در جامعه پدید آمد. طبقات مرفه جامعه با سبک زندگی غربی در کنار بخش سنتی و مذهبی جامعه، دو سبک زندگی بودند که از نظر فیزیکی در کنار هم و از نظر معنایی در فاصله‌ای بسیار دور از هم زندگی می‌کردند. شمال و جنوب تهران دو دنیای نمادین متفاوت بود. این تقابل در هنگامه انقلاب دو نام نمادین پیدا کرد. دنیای طاغوت در مقابل دنیای مستضعفان. و همین تقابل در دو شخصیت اصلی انقلاب یعنی شاه و امام نیز نمایان بود. شاه خود را صاحب فره ایزدی می‌دانست و امام که مرجع شیعیان بود این سرمایه نمادین را در اختیار داشت. (عینا: 157 - 162)

اما در دوران پهلوی فقط حکومت نبود که برای حاکم کردن هژمونی خود نمادسازی می‌کرد، حکومت به دلیل نادیده گرفتن اعتقادات مردم، تسلط هژمونی خود را تضعیف کرده بود. در چنین وضعیتی نخبگان جامعه که متولیان فرهنگ جامعه هستند نیز به نمادسازی پرداخته، خروج از هژمونی حاکم را ممکن می‌سازند. این نخبگان که در تئوری گرامشی «روشنفکران ارگانیک» نامیده می‌شوند، یعنی روشنفکرانی که با توده مردم پیوندی ارگانیک برقرار کرده و از جامعه منزوی نیستند،

با ایجاد رفرم در آگاهی افراد، هژمونی حاکم را به چالش کشیده، زمینه را برای استقرار قدرت سیاسی جدید و پذیرش هژمونی تازه فراهم می‌سازند. در جامعه ما از زمان مشروطه نخبگان جامعه دو گروه بودند: روشنفکران دانشگاهی و روحانیان.

4.3. نمادهای نخبگان جامعه

روشنفکران: روشنفکری در تاریخ معاصر ایران از دوران جنگهای ایران و روس در زمان قاجارها متولد شد و از آن زمان تا انقلاب اسلامی سال 1357 به ترتیب در سه قالب ظهور پیدا کرد. ابتدا به شکل غرب‌گرایی ظاهر شد. غرب‌گراها همچون عباس میرزا و امیرکبیر، معتقد بودند راه نجات جامعه ایرانی از عقب ماندگی، حرکت بسوی مظاهر پیشرفت غربی و الگوبرداری از آنهاست. پس از آن در دوران مشروطه روشنفکرانی پدید آمدند که غربزده بودند. آنها تأکید بر ضرورت تقلید بی‌چون و چرا از غرب داشتند و تنها راه پیشرفت را از سر تا پا غربی شدن می‌دانستند. کسانی نظیر ملک‌محمّد خان، آخوندزاده و تقی‌زاده، در تقابل با این تفکر افراطی، قالب روشنفکری دیگری شکل گرفت که بر احیا و بازسازی تفکر دینی تأکید داشت. آنها طرفدار پاسداشت مذهب و سنت و فرهنگ ایران بوسیله شعار بازگشت به خویشتن خویش بودند. این گروه اخیر خود به دو گروه تقسیم شدند: یک عده قائل به رد مطلق فرهنگ و تمدن غرب و حفظ و احیای سنت خودی شدند مثل مرحوم فردید و دکتر نصر، و یک عده تأکید داشتند به لزوم اخذ نکات مثبت تمدن غرب و رد نکات منفی آن. این دسته شامل جلال آل‌احمد، شریعتی، مطهری و طالقانی می‌شد. (صالحی: 1383: 119) از بین همه این گروه‌های روشنفکری، تنها گروه آخر مورد توجه و اقبال مردم قرار گرفت و توانست نقش بسیار مهمی در جامعه ایران ایفا نماید.

روحانیان: همزمان با فعالیت‌های روشنفکران مسلمان دانشگاهی، تعدادی از روحانیان نیز به پیروی از امام به فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی روی آوردند. از جمله فعالیت‌های آنها تاسیس مدارس اسلامی، نگارش آثار مذهبی درباره آرای اجتماعی و سیاسی تشیع از سوی بزرگانی همچون علامه طباطبایی، آیت‌الله طالقانی، شهید مطهری و دیگران بود که تأثیر بسیاری در احیای فرهنگ دینی جامعه داشت. به این ترتیب موج تفکرات مذهبی نه فقط در مساجد و هیئات مذهبی بلکه در دانشگاه‌ها نیز رواج یافت. (شیبانی فر، 1383: 135 - 136)

در این پژوهش از بین افرادی که در شکل‌گیری زبان سیاسی جدید و تغییر فضای سیاسی و اجتماعی جامعه نقشی اساسی داشتند، از بین روشنفکران، دکتر شریعتی و از بین روحانیان، امام

خمینی ره انتخاب، و نقش و تاثیر آنها در این امر عظیم انسانی که منجر به نهضتی انقلابی شد، مورد بررسی قرار گرفته است.

4.3.1. دکتر علی شریعتی

شریعتی از جمله روشنفکرانی بود که به دنبال یافتن راه حلی برای بحران هویت ایرانی بودند. او بیشتر گفتمان خود را صرف این مضمون کرد: «بازگشت به خویشتن اصیل». تفسیر انقلابی او از اسلام و تشیع، در میان جوانان روشنفکر دارای گرایش مذهبی، که در جستجوی هویتی اصیل اما مدرن بودند، پیروان فراوان یافت و جنبش عظیمی ایجاد کرد. اندیشه و کلام او قدرت اثرگذاری زیادی داشت. بسیاری از مفاهیم و موضوعاتی که او بدانها پرداخت، به شدت با سرنوشت اجتماعی و تاریخی ما پیوند داشت. شریعتی پلی بود بین قشر مذهبی سنتی از یک سو، و قشر تحصیل کرده و روشنفکر جامعه از سوی دیگر. او با تفکیک قائل شدن بین مذهب و سنت جامعه، مذهب را به روز و خاصیت حرکت بخشی آن را احیا کرد.

شریعتی شعار «بازگشت به خویش» را فریاد می کرد. مراد او از خویش، خویشتن اصیل و انسانی ما بود. این شعار شریعتی، واکنشی در برابر پدیدارهای غربزدگی و شبه فرنگی شدن بود. او به این مسئله آگاهی داشت که انسان همچون درختی است که ریشه در تاریخ و فرهنگ خود دارد. انسانی که نسبت خود را با تاریخ و فرهنگ خودش قطع می کند انسان اصیلی نیست. من اصیل و خویشتن انسانی، در متن یک سنت تاریخی محقق می شود و نسبتی اصیل و حقیقی با تاریخ و سنت خود دارد و از خودآگاهی تاریخی برخوردار است: «ما برای شناخت خود باید به سرچشمه های قدیم مان رو کنیم، تا گذشته مان را صمیمانه بشناسیم و عناصر گرانبهایی را که در لای و لجن تاریخ فرورفته و گم شده صید کنیم و در عصر خویش مطرحشان سازیم و به خود خوراک فکری و انسانی و اخلاقی و استقلال اعتقادی بدهیم.» (شریعتی، 1393: 220)

بنابراین شریعتی روشنفکری ارگانیک بود که با تمام توان به مقابله با ایدئولوژی و هژمونی طبقه حاکم برخاست و در مقابل سیاست دین زدایی و غرب گرایی حکومت پهلوی، به احیای بصیرت های اصیلی پرداخت که در سنت تاریخی ما وجود دارد، لیکن در زیر بار خوارها بدعت، انحراف، کج-اندیشی و ناآگاهی مدفون شده است. او تلاش کرد فهم و تفسیری از تفکر دینی عرضه کند که نسبت به مبارزات ضد استعماری و ضد استثمار حساس بوده، در صحنه پیکارهای اجتماعی حضور فعال داشته باشد. او در آن فضای مارکسیست زده زمان خود که اسلام برای روشنفکران، دانشجویان و جوانان جایگاه چندانی در مبارزات سیاسی و آراء و اندیشه های اجتماعی نداشت، بازگشت به

خویشتن خویش را مطرح کرد و همچون یک احیا کننده دین، با کلامی نافذ و بیانی مسلط موفق شد فاطمه β ، زینب β ، ابودر، سلمان، امام حسین β و امام علی β را جایگزین چه گوارا، کاسترو، هوشی مینه و دیگران که قهرمانان مبارزه با امپریالیسم بین جوانان بودند نماید. (زیباکلام، 1383: 82)

شریعتی فرهنگ جامعه دینی را از این منظر نقد می‌کرد که چرا در این فرهنگ، دین عامل تخدیر، سکون و رخوت گشته است. وی می‌خواست عناصر عصیان، اعتراض، حرکت آفرینی و رهایی بخشی در دین را احیا کند. او سنت تاریخی را امری یکدست و یکپارچه نمی‌دانست و قائل به وجود نوعی شکاف و دوگانگی در آن بود. در نظر او در سنت تاریخی ما، ارزش‌های بسیار متعالی و انسانی و عناصر بسیار حیات‌بخش، با ارزش‌های بسیار منحط و مبتذل و عناصر بسیار ویرانگر در هم تنیده شده‌اند. او می‌کوشد این ارزش‌ها و عناصر را از یکدیگر تفکیک سازد. تعبیری چون اسلام نبوی و اسلام اموی، اسلام حقیقت و اسلام تاریخ، تشیع علوی و تشیع صفوی در آثار او حکایتگر همین شکاف و ثنویت عمیقی است که او درون سنت تاریخی می‌دید. (عبدالکریمی، 1394: 33 - 39)

بنابراین او به دفاع از روح سنت تاریخی در برابر هجوم و سیطره عقل مدرن می‌پردازد، چرا که در گسست تاریخی و در عدم وجود یک سنت تاریخی هیچ چیز حقیقی و اصیلی در جامعه نمی‌روید. او برای احیای سنت، به نقد بنیادین بسیاری از باورهای سنتی و بازسازی مجدد عناصر اصلی و قوام بخش سنت می‌پردازد و ما را به تجدید عهد با سنت تاریخی فرامی‌خواند. (عینا: 118) تجدید عهد با گذشته یعنی کشف بصیرت‌های بنیادینی که در سنت تاریخی گذشته ما در مواجهه با هستی، جهان و انسان وجود داشته و می‌تواند ما را در مواجهه با بحران‌های کنونی مان یاری دهد. شریعتی می‌خواهد از سنت تاریخی ما، و از سرمایه‌های عظیم و غنی‌ترین معانی انسانی، و از چهره‌هایی حقیقی و تاریخی همچون محمد α ، علی β ، حسین β و ابودر، دست‌مایه‌هایی برای زیستن در جهان کنونی فراهم کند. (عینا: 136)

داریوش شایگان شریعتی را یک ایدئولوگ می‌داند و معتقد است شریعتی می‌خواست اصول مذهب تشیع (مثلا شهادت) را به نیروی تاریخ تبدیل کند. تلاش او برای احیای سنت، ایمان را با ایدئولوژی هم ارز می‌سازد. او تاریخ را صحنه نبرد میان دو اردوگاه هایبیلیان و قابیلیان می‌داند، و جامعه را تشکیل شده از دو طبقه قابیلی و هایبیلی. نبرد قابیل و هایبیل، نبرد میان شرک و توحید است. این نبرد تا پایان تاریخ ادامه خواهد داشت، تا زمانی که قابیل کاملاً نابود شود و نظام هایبیلی استوار گردد. (شایگان، 1390: 230 - 238) در پرتو برداشت ایدئولوژیک از دین، مفاهیم دینی غلطی عملی می‌یابند و دین هویتی سیاسی پیدا می‌کند. مفاهیمی همچون جهاد، انتظار، شهادت و

غیره به گونه‌ای تفسیر می‌شوند که انسان را به سوی عمل بویژه عمل سیاسی سوق می‌دهند. به این ترتیب شریعتی زبانی سیاسی ابداع کرد که ریشه در تفکر شیعی داشت. او سنت را به شکلی احیا کرد که عامل حرکت و ایجاد انگیزه برای تغییر باشد. برخی از واژه‌ها و مفاهیمی که در آثار او تکرار می‌شود و نمود سیاسی می‌یابد عبارتند از: عصیان، اعتراض، عدالت، امامت، امت، نهضت، انقلاب، هجرت، جهاد، شهادت، مجاهد، مهاجر، اصالت، ایمان، عمل، اعتقاد، مسئولیت، حقیقت، قیام، قیامت، عاشورا، کربلا، علی β ، حسین β ، زینب β ، منتظر، انتظار، مبارزه، هابیل، قابیل، فرعون، قارون، تشیع سرخ، شمشیر جهاد، خون شهید و ...

4.3.2. حضرت امام خمینی ω

امام خمینی در 30 شهریور 1281 ه.ش در شهرستان خمین، در خانواده‌ای اهل علم و اجتهاد متولد شد. پدر بزرگوارشان، آیت الله سید مصطفی موسوی، پیشوای مردم خمین در امور دینی و ملجأ و مأمن آنها در برابر ظلم خوانین منطقه بود. بیش از 5 ماه از تولد امام نمی‌گذشت که پدر توسط همان خوانین به شهادت رسید و امام در ابتدای خردسالی با رنج یتیمی آشنا و مفاهیم مبارزه، جهاد و شهادت، با روح و جان ایشان عجین شد و مابقی عمر پربرکت ایشان را تحت الشعاع خود قرار داد. امام در 15 سالگی به قم هجرت کرده و به تحصیل علوم و معارف اسلامی پرداخته، همزمان با فقه و اصول، به تحصیل فلسفه و حکمت و عرفان نیز همت گماشتند.

فعالیت‌های سیاسی امام از سال 1341 ه.ش با تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به موجب آن شرط مسلمان بودن، سوگند به قرآن کریم و مرد بودن انتخاب کنندگان و کاندیداها از شرایط وکلای مجلس تغییر می‌کرد، آغاز شد. امام خمینی به همراه علمای بزرگ قم و تهران نسبت به این لایحه دست به اعتراض زدند و رژیم ناچار به عقب نشینی شد. اما فشار آمریکا بر رژیم شاه برای انجام اصلاحات ادامه یافت. شاه در دی ماه 1341 ه.ش اصول شش‌گانه اصلاحات را به فراندوم گذاشت. امام بار دیگر به انتقاد از حکومت پرداخت و با فرارسیدن ماه محرم از فرصت استفاده کرده در عصر عاشورا (13 خرداد 42) نطقی تاریخی ایراد کرد که منجر به دستگیری ایشان در شامگاه 14 خرداد و وقوع واقعه 15 خرداد شد.

واقعه بعدی ماجرای کاپیتولاسیون بود. شاه برای تثبیت قدرت خود در منطقه به گسترش رابطه با آمریکا نیاز داشت، و به دلیل خرید تسلیحات پیشرفته از آنها، کارشناسان نظامی آمریکا نیز وارد ایران شده بودند. دولت آمریکا به منظور تامین رفاه اتباع خود در ایران، از دولت ایران درخواست اعطای مصونیت‌های سیاسی و قضایی برای آنها کرد. پیشنهاد مصونیت قضایی اتباع امریکایی در 21

مهر 1343 در دولت حسنعلی منصور به تصویب مجلس شورای ملی رسید. امام در 4 آبان 1343 با ایراد سخنرانی و صدور اعلامیه تصریح کردند که تصویب کاپیتولاسیون اقرار به مستعمره بودن ایران و سند بردگی ملت ایران است: «اگر یک خادم آمریکایی، یک آشپز آمریکایی، مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند، زیر پا منکوب کند، پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارند او را محاکمه کنند، باید برود آمریکا در آنجا اربابها تکلیف را تعیین کنند.» (صحیفه امام، 1: 416)

چند نکته در این سخنرانی وجود دارد. اولاً امام این سخنرانی را با قرائت آیه «انا لله و انا الیه راجعون» آغاز می کند و به مردم اعلام می نماید که مرگ بهتر از زندگی ننگین است. این همان شعار امام حسین β در برابر حکومت یزید است. به نظر می رسد این اولین بار است که زمانه آن روز به زمانه امام حسین β تشبیه می شود و از قیام عاشورا نمادی ساخته می شود برای مبارزه علیه طاغوت زمان. ماجرای کاپیتولاسیون و برخورد امام با آن یکی از ویژگی های انقلاب اسلامی را رقم زد: بیگانه ستیزی و احیای شرافت از دست رفته و نجات اسلام از خطر حکومت سکولار پهلوی: «ای سران اسلام به داد اسلام برسید. ای علمای نجف به داد اسلام برسید. ای علمای قم به داد اسلام برسید.» (عینا: 418) سرانجام در شب 13 آبان 1343 ماموران رژیم امام را دستگیر و همان شب به ترکیه تبعید کردند. (کجباف، 1381: 108 - 111)

امام با بهره گیری از الگوهای دینی و اعتقادی توانست بر ارزشها، هنجارها و شخصیت افراد تاثیر بگذارد. شیوه مبارزاتی ایشان همچون انبیاء الهی، نوعی مبارزه فرهنگی در چارچوب نظریه قدرت نرم و مبتنی بر آموزه های دینی بود. منبع تولید قدرت نرم در فرهنگ ایرانی نمادهای شیعی است. امام با استفاده از این نمادها و با جان بخشی به مفاهیم موجود در فرهنگ اسلامی، مردم را به ایستادن در برابر طاغوت زمان برانگیخت. (شفیعی فر، 1392: 64)

امام نوعی زبان سیاسی خاص خود ابداع نمود. ایشان به واژه ها معانی اعلای انسانی می بخشید و از این طریق نوع نگاه جامعه را متحول می ساخت. مثلاً استفاده از واژه «آزاده» به جای اسیر، تعبیر «عروج ملکوتی روح» و «هنر مردان خدا» برای واژه «شهادت»، و یا تلقی «نعمت» از جنگ. امام به سه شیوه واژه هایی را در ادبیات سیاسی ایران وارد کرد. ایشان گاه با استفاده از مفاهیم تقابلی، گاه با واژه های تعاملی، و گاه عبارات و واژه های ابداعی توانست از طریق کلام، به ابلاغ پیام خود و درونی کردن ارزشها در جامعه بپردازد و با بیان خواسته های مردم هژمونی خود را بر جامعه مسلط سازد.

منظور از مفاهیم تقابلی، استفاده از واژه‌هایی است که بر اساس «تعرف الاشياء باضدادها» به بعضی از واژه‌ها مفهوم جدیدی می‌بخشید و به غنای معنایی واژه می‌افزود. مثلاً قرار دادن «استکبار» در مقابل «استضعاف» که هر دو از درونمایه‌های قرآنی نشأت گرفته بود، بیانگر اعطای ابعاد سیاسی - اجتماعی به مفاهیمی بود که تا پیش از آن دارای ابعاد روانشناختی بودند. همچنین قرار دادن «شیطان بزرگ» بعنوان مظهر باطل و سلطه‌گری در مقابل «نیروی ایمان» بعنوان مظهر حق و شکست‌ناپذیری، و یا «جنگ فقر و غنا» و تقابل کوخ نشینان و کاخ نشینان که بیانگر توجه امام به عدالت اجتماعی بود. و «اسلام ناب محمدی» به معنای اسلام مبارز و انقلابی، در مقابل «اسلام آمریکایی» به معنای اسلام مرفهین بی درد و راحت طلبان.

منظور از واژه‌های تعاملی، واژه‌هایی است که ایشان بصورت مکمل و متعامل در کنار یکدیگر به کار می‌بردند. «استقلال و آزادی» از بهترین مفاهیم متعامل در کلام امام بود و یکی از شعارهای اصلی انقلاب را تشکیل داد. «وحدت حوزه و دانشگاه» بعنوان دو نهاد تعلیمی و تربیتی که همزمان به تعهد و تخصص اهتمام دارند، از دیگر موضوعات مورد تاکید امام بود. «دین و سیاست» واژگان تعاملی دیگر بود که توانست دین را از عرصه ذهن و پندار زندگی فردی به عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی بکشاند. ایشان با طرح تئوری «ولایت فقیه» اسلام سیاسی مورد نظر خود را معرفی و پیاده‌سازی کرد.

و بالاخره منظور از واژه‌های ابداعی این است که امام با ابداع بعضی از واژه‌ها یا افاده معانی تازه از واژه‌های مستعمل، تعبیری تازه وارد زبان سیاسی ایران کرد. از جمله واژه «امت» به معنای تاکید بر هویت اسلامی و استقلال سیاسی مسلمانان که بر اساس تعلق داشتن به جامعه واحد مبتنی بر برادری اسلامی شکل می‌گیرد. واژه دیگر «طاغوت» است که مظهر نظم کهن، فاسد، منحط و بیانگر رژیم‌های غیر توحیدی و غیر عادلانه است، و امام آن را برای حکومت‌های استبدادی، مطلقه و اقتدارگرا به کار می‌برد. واژگان رایجی که در ادبیات امام معانی تازه پیدا کردند مثل استفاده از واژه «مساجد» بعنوان مرکز قیام، مرکز بسیج عمومی، دژ محکم و از همه مهم‌تر بعنوان «سنگرها» که نشان دهنده رویکرد امام به مسجد بعنوان کانون بسیج نیرو علیه مستکبران بود. ابداع واژه «آزادگان» به جای اسیران نشانگر نگاه مثبت امام به اسارت در راه خدا و آزادگی مردان خدا بود. ابداع واژه «روز قدس» برای نهادینه کردن مقابله جهان اسلام با استکبار بود. ابداع واژه «یوم الله» تعمیم یک واژه مذهبی به ابعاد سیاسی بود که با به کار بردن آن در مناسبت‌هایی مثل 15 خرداد، 17 شهریور و 22 بهمن وقایعی سیاسی را به مسائلی مذهبی پیوند می‌داد. تعبیر «حج ابراهیمی»

برای فرهنگ سازی مراسم براثت از مشرکین در موسم حج بود که قدرت مسلمانان را به منصفه ظهور می‌رساند. (دهشیری، 1381: 41 - 51) تفسیر سیاسی واژه‌ها و مفاهیم قرآنی بازتاب قابل توجهی در رفتار سیاسی امام داشته است.

به این ترتیب روحانیان و روشنفکران، به احیای نمادهای شیعی پرداختند، اما روحانیان بیش از روشنفکران صلاحیت داشتند که حامل نمادهای شیعی باشند. آنها به علت نفوذ تاریخی مذهب در ایران از بیشترین سرمایه نمادین نزد مردم برخوردار بودند. از سوی دیگر ذهنیت نمادین ایرانی همواره در جستجوی چهره‌ای نمادین و اسطوره‌ای است که تمام آرزوهای تاریخی خود را در او بیابد. این پدیده نمادین از عصر باستان تا کنون در ایران وجود داشته است. نمونه آن حضور رستم و سیاوش در عهد باستان و امامان شیعه در عصر اسلامی است. به همین دلیل تمام نمادهایی که توسط نمادپردازان طی دو دهه در ایران برجسته شده بود، در قامت بلند و چهره نورانی امام خمینی که از بیشترین میزان مشروعیت نزد مردم برخوردار بود ظهور کرد. امام با تکیه به سرمایه‌های فرهنگی و مذهبی خویش، و با ساده زیستی و سادگی کلامش جایگاهی برجسته نزد مردم پیدا کرد. ایشان برای مردم تجسم همه نمادها و شخصیت‌های تاریخی شیعه بود. او مانند امام حسین β علیه ظلم قیام کرد و مردم از صمیم قلب با ایشان همراه شده هژمونی مورد نظر ایشان را پذیرفتند. به همین دلیل امام همواره تاکید داشت که این قیام، قیام ملی نیست بلکه قیامی اسلامی است. ایشان صراحتاً گفتند این قدرت ملیت نیست، قدرت ایمان است که توانست بر ابرقدرتها و بر ارتش مسلح شاه غلبه کند. امام جهان نمادین اسلام را در شکل‌گیری هویت ایرانی بسیار فراتر از جهان نمادین باستان و تجدد می‌دانست. به همین دلیل اسلامیت را بر ایرانییت ترجیح می‌داد و اسلام را عامل اتحاد اقوام و گروه‌ها در ایران می‌دانست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله توضیح دادیم چگونه زبان سیاسی در ایران دچار تحول بنیادی شد. ایرانیان پس از چند هزار سال زیستن زیر سایه حکومت‌های استبدادی و فرهنگ دینی انفعالی، در حالی که زبان سیاسی آنها چندان تغییری به خود ندیده بود، ناگهان با ورود مدرنیته غربی در زمان مشروطه، با هجوم ارزش‌ها و زبان سیاسی مدرن مواجه شدند. در نتیجه زبان سیاسی و اجتماعی در ایران به کلی دگرگون شد. به دلیل تغییر زبان، شیوه نگاه به زندگی و شیوه اندیشیدن تحول یافت. در نتیجه فرهنگ دینی جامعه نیز دچار تحول و دگرگونی اساسی شد و فرهنگ منفعل دیروز به فرهنگی فعال

و پویا و زاینده و رشد یابنده تبدیل شد.

همچنین توضیح دادیم با ورود نمادهای اسلامی به فضای نمادهای ایرانی، چندان گسستی در ذهنیت نمادین ایرانی ایجاد نشد، چون نمادهای ایرانی و اسلامی تعارض جدی با یکدیگر نداشتند. چرا که در هر دو فرهنگ ایرانی و اسلامی، انسان بماهو انسان اصالتی نداشت. در این فرهنگ اصالت، وجود، شرافت از آن خداوند است و انسان اگر شرافتی داشته باشد به واسطه ایمان اوست. اما با هجوم ارزشهای غربی در دوران مشروطه، تعارض و گسستی اساسی در ذهنیت نمادین ایرانی - اسلامی ایجاد شد. چرا که در فرهنگ و فلسفه غربی، انسان بماهو انسان اصالت دارد و از حقوق شهروندی و آزادی سیاسی برخوردار است. در نتیجه‌ی پدید آمدن شکاف در ذهنیت نمادین، جامعه نیز دچار شکاف شد. بخشی از مردم به ارزش‌های سنتی وفادار ماندند و بخشی تغییر را انتخاب کردند. این شکاف پس از گذشت بیش از صد سال از دوران مشروطه هنوز در ایران وجود دارد. برای حل این تعارض باید نخبگان به هماهنگ سازی نمادهای ایرانی - اسلامی با نمادهای مدرن همت بگمارند. اکنون این رسالت بر عهده روحانیان و علمای حوزه که متخصص در امر دین هستند می-باشد، که ارزش‌ها و نمادهای امروز را با ارزش‌ها و هنجارهای اسلامی هماهنگ کنند و زبانی سیاسی مطابق با فرهنگ امروز تدارک ببینند. با تغییر فضای سیاسی و اجتماعی، زبان سیاسی نیز به ناچار تغییر می‌کند و اگر متولیان دین مسئولیت ساخت زبان جدید را بر عهده نگیرند، دیگر نخبگان جامعه این وظیفه را به انجام خواهند رساند.

فهرست منابع

1. آبراهامیان، پروانه، (1392)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی
2. آلتوسر، لویی، (1386) *ایدئولوژی و دستگاههای ایدئولوژیک دولت*، ترجمه روزبه صدرآرا، تهران: نشر چشمه
3. اسدی، علی و تهرانیان، مجید، (1395) *صدایی که شنیده نشد*، نگرشهای اجتماعی-فرهنگی و توسعه نامتوازن در ایران، تهران: نشر نی
4. احمدی، بابک، (1365) *ساختار و تاویل متن*، تهران: نشر مرکز
5. استوار، مجید، (1392) *انقلاب اسلامی و نبرد نمادها*، تهران: نگاه معاصر
6. خمینی، روح الله، (1379) *صحیفه امام*، جلد اول، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

7. زیباکلام، صادق، (1394) **سنت و مدرنیته**، تهران: روزنه
8. ----- (1383) **از دموکراسی تا مردم سالاری دینی**، نظری بر اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی، تهران: روزنه
9. شایگان، داریوش، (1390) **آمیزش افقها**، منتخبی از آثار داریوش شایگان، گزینش و تدوین محمد منصور هاشمی، تهران: نشر فرزانه روز
10. شریعتی، علی، (1393) **اسلام شناسی**، مجموعه آثار (16)، تهران: نشر قلم
11. عبدالکریمی، بیژن، (1394) **شریعتی و تفکر آینده ما**، تهران: نقد فرهنگ
12. فراستخواه، مقصود، (1394) **ما ایرانیان**، زمینه کاوی تاریخی و اجتماعی خلیفات ایرانی، تهران: نشر نی
13. فیسک، جان، (1390) **فرهنگ و ایدئولوژی**، ترجمه مژگان برومند، ارغنون، شماره 20، فرهنگ و زندگی روزمره (2)، تهران: سازمان چاپ و انتشارات
14. وحدت، فرزین، (1382) **رویارویی فکری ایران با مدرنیته**، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: نشر ققنوس
15. دهشیری، محمدرضا، (1381)، **ادبیات سیاسی امام خمینی**، مجله علمی پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی، پاییز، شماره 3
16. شفیع فر، محمد؛ فاضلی نیا، فریدون؛ محمدی، اردوان؛ (1392)، **شیوه مبارزاتی امام خمینی در چارچوب قدرت نرم با بهره گیری از آموزه های دینی**، مجله علمی پژوهشی پژوهشهای انقلاب اسلامی، زمستان، شماره 7
17. شیبانی فر، محمد حسن، (1383)، **نقش نخبگان در پیروزی انقلاب اسلامی**، مجله علمی پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی، پاییز و زمستان، شماره 11 و 12
18. صالحی، علی محمد، (1383) **امام خمینی به مثابه نخبه انقلابی و گفتمان جدید روشنفکری**، مجله علمی پژوهشی اندیشه انقلاب اسلامی، پاییز و زمستان، شماره 11 و 12
19. کجاف، علی اکبر، (1381) **کاپیتولاسیون و بیگانه ستیزی امام خمینی**، پژوهشنامه انقلاب اسلامی دانشگاه اصفهان، پاییز و زمستان، شماره 7 و 8

